

تبیین و نقد الگوی توسعه انسانی

ناصر جهانیان*

چکیده

الگوی توسعه انسانی علیرغم ظاهر زیبا و فریبنده‌اش فاقد محتوا و کمال لازم برای کشورهای در حال توسعه است. محتوای «توسعه انسانی متعارف» سکولار است، یعنی، نسبت به دین و ارزش‌های دینی بی تفاوت است. اگر جامعه دیندار باشد، محتوای توسعه نیز تا حدودی دینی خواهد شد، اما سیستم و نهادهای اصلی این جامعه همچنان غیردینی خواهد بود. توسعه انسانی مانند دیگر رویکردهای کنونی توسعه به علل بنیادین و عوامل اصلی و مستقیم توسعه توجه کافی ندارد، و مسأله توسعه‌نیافتگی را تحلیل نمی‌کند، در حالی که مشکل اصلی در همین نقطه می‌باشد. اگر آسیب‌شناسی درستی از عقب‌ماندگی کشورها نداشته باشیم و فقط به آرزوها و بسط خواست انسان در مسیر توسعه تکیه کنیم مسأله حل نمی‌شود. این تحقیق اکتشافی است و پرسش اصلی این است که چرا الگوی توسعه انسانی توانمندی لازم را برای حل مشکلات کشورهای در حال توسعه به‌ویژه کشورهای اسلامی ندارد؟ روش تحقیق در مرحله گردآوری اطلاعات اسنادی یا کتابخانه‌ای است و در مباحث توسعه به روش تحلیلی عمل شده است. بخش‌های اصلی مقاله درباره چستی، چرایی، چگونگی توسعه انسانی، و چرایی عدم توانمندی الگوی توسعه انسانی می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این الگو تفاوتی میان حق و باطل قائل نیست و شاخص توسعه انسانی فاقد تشخیص کشورهای فاسد، ستمگر و وابسته از کشورهای سالم، عادل و مستقل می‌باشد.

کلیدواژه‌ها

توسعه انسانی، الگوی توسعه انسانی، کشورهای در حال توسعه، کشورهای اسلامی، شاخص توسعه.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی nhj1337@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۰۹ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۰۴/۲۰؛ این مقاله حاصل طرح «توسعه انسانی از منظر اسلام» است که با اعتبار مرکز مطالعات فرهنگی - اجتماعی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم انجام گرفته است

مقدمه

جهان امروز ایده‌ها و اندیشه‌های بزرگ پیشرفت و توسعه را از دست داده است و مشغول ارائه تکرار مکررات اندیشه‌های قرن بیستمی مربوط به توسعه است. امروزه الگوی توسعه انسانی متواضع شده و از دیگر فریبی دست کشیده ولی هنوز از خود فریبی رها نشده است. «اعلامیه استانبول»، ۲۳ مارس ۲۰۱۲، در اولین اجتماع جهانی توسعه انسانی چیزی جز شعارهای تکراری ای چون: «باید نابرابری‌های اجتماعی و زوال زیست‌محیطی جهانی را کنترل کرده و کاهش دهیم» به ارمغان نیاورده است. در باب این که چگونه و با چه سیاست‌هایی این مشکلات حل شوند، ادعاهایی مطرح شده ولی از هم اینک روشن است که دستاوردی نخواهد داشت. اولاف ژورون مدیر اداره سیاست‌های توسعه برنامه توسعه سازمان ملل متحد می‌گوید: «در سال ۲۰۱۱ و تا این زمان از سال ۲۰۱۲، اخطارهای شفاف از طبیعت شنیده‌ایم که بشریت با خودپسندی مرزهایش را تحت فشار قرار داده است، درست شبیه اخطارهای شفاف که از جوامع شنیده‌ایم که حقوق بشر، عدالت، فرصت‌ها و کار شرافت‌مندانه، دسترسی به سلامت و انرژی قابل مدیریت از لحاظ اقتصادی را درخواست می‌کنند». اما جالب این جاست که پس از بیان این اهداف زیبای زیست‌محیطی و اجتماعی و اقتصادی راه‌حلی که ارائه می‌کند با اندیشه‌های کنونی نظام بین‌المللی سلطه‌گر و عملکرد این نظام غیرممکن است. او می‌گوید: «پاسخ‌دهی موفق نیازمند تصمیم‌سازانی از سرتاسر بخش‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی است تا گرد هم آمده و آینده‌ای را که همه ما می‌خواهیم خلق کنند»^۱.

پس از بیست سال از اولین گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۰، گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۰ تلویحاً اعلام می‌دارد که ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم و راه‌حلی که بتواند رشد و عدالت و سیاست‌های بخشی خوب طراحی شده را محقق کند نداریم. این گزارش در صفحه ۱۱۴ خود اعلام می‌کند که «درک ما از ارتباطات پیچیده بین رشد و ابعاد غیردرآمدی توسعه انسانی ابتدایی است. اهداف توسعه انسانی نیازمند ادغام درون چارچوبی است که از رشد عادلانه و سیاست‌های بخشی خوب طراحی شده حمایت کند. ما نیازمند پرهیز از مباحث کهنه‌شده مربوط به اولویت رشد یا اولویت عدالت هستیم. آنچه حیاتی است گسترش آزادی‌های واقعی مردم است» (HDR, 2010: 114).

1. <http://hdr.undp.org/en/humandev/forum2012/>

اما گسترش آزادی‌های واقعی مردم چگونه با نظام‌های سکولار کشورهای جهان و نظام سلطه استکباری حاکم بر جهان ممکن است؟ این پرسشی است که جهان سکولار نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد پاسخ درستی بدان بدهد.

در این مقاله، به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا الگوی توسعه انسانی ارائه شده به بشریت می‌تواند الگوی مناسبی از توسعه برای کشورهای در حال توسعه به‌ویژه کشورهای مستقل، عزت‌مند و آزاده‌ای مانند ایران اسلامی باشد؟

چیستی توسعه انسانی

«برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) «توسعه انسانی» را این‌گونه تعریف می‌کند: «توسعه انسانی روندی است که طی آن امکانات افراد بشر افزایش می‌یابد. هر چند این امکانات با مرور زمان می‌تواند اساساً دچار تغییر شود، اما در کلیه سطوح توسعه، مسئله برای مردم عبارت است از: برخورداری از زندگی طولانی همراه با تندرستی، دستیابی به دانش و توانایی نیل به منابعی که برای پدیدآوردن سطح مناسب لازم است. چنانچه این سه امکان غیرقابل حصول بماند، بسیاری از موقعیت‌های دیگر زندگی دست نیافتنی خواهد بود. اما توسعه انسانی به همین جا ختم نمی‌شود. انتخاب‌های دیگری نیز نزد مردم از ارزش بالایی برخوردارند؛ مانند آزادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، داشتن موقعیت و فرصت برای دستیابی به نقشی خلاق و سازنده، برخورداری از حیثیت و منزلت شخصی و حقوق انسانی تضمین شده» (UNDP, 1990:10, BOX 1. 1).

در واقع، به لحاظ مفهومی، توسعه انسانی تعریفی از جامع‌ترین و گسترده‌ترین مفهوم رفاه انسانی را می‌تواند بر اساس دیدگاه فیلسوفان و اقتصاددانان و دیگر اندیشمندان علوم انسانی ارائه دهد. بدین ترتیب، توسعه انسانی عبارت است از: فوران جنبه‌ها و ابعاد مرتبط با سلامت، آموزش، تغذیه، سرپناه، دسترسی به اطلاعات، مشارکت، ماهیت رژیم (درجه دموکراسی و آزادی) و بسیاری چیزهای دیگر. از نقطه نظر مفهومی، می‌توان بیش از n بُعد برای توسعه انسانی در نظر گرفت (Thorbecke, December 2006, 30). حتی به تعبیر آمارتیا سن، «گزارش‌های توسعه انسانی پایگاهی برای تهیه مطالب اطلاعاتی و تحلیلی غنی و متنوعی در ارتباط با ابعاد گوناگون زندگی انسانی ایجاد کرد» (مقدمه آمارتیا سن بر گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۰). او می‌نویسد: «به جای این که تنها بر تعداد کمی از شاخص‌های سنتی پیشرفت اقتصادی (همچون تولید ناخالص ملی سرانه) تمرکز شود، «توسعه انسانی» تبیینی نظام‌مند از ثروت اطلاعات درباره این که بشر در هر جامعه‌ای چگونه زندگی می‌کند و از چه آزادی‌های ذاتی لذت می‌برد ارائه کرد» (همان).

محبوب‌الحق پاکستانی دوست صمیمی آمارتیا سن مدیریت و رهبری رویکرد توسعه انسانی را به گونه‌ای که نظام سلطه تحملش را داشته باشد برعهده گرفت و جداول رفاه انسانی - ستون‌ها و ردیف‌های متعددی داشت و جایگزین کردنش با شاخص تولید ناخالص ملی و درآمد ملی بسیار سخت بود - را جایگزین شاخص ساده‌ای مانند شاخص توسعه انسانی (HDI) کرد. بدین ترتیب، این شاخص به مثابه رقیب آشکار GNP طراحی شد که تنها بر طول عمر، آموزش پایه و درآمد حداقل تمرکز کرده است. آمارتیا سن می‌نویسد: «تعجبی ندارد که شاخص توسعه انسانی در مباحث عمومی خیلی مشهور و متداول شده و ناپختگی‌اش شبیه خامی GNP است» (همان).

بنابراین، شاخص توسعه انسانی با این ویژگی‌های حداقلی طراحی شد تا اولاً دیدگاه سیاست‌گذاران، دولت‌مردان، رسانه‌ها، اقتصاددانان و دیگر دانشمندان علوم اجتماعی جهان سوم را نسبت به تغییرات رادیکال تعدیل کند؛^۱ و ثانیاً هنگام مقایسه میان سطح رفاه انسانی کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه همواره مسیر حرکت دومی‌ها به سمت اولی‌هایی باشد که از نمره بالاتری برخوردار بوده و قبله بودنشان با توجه به شاخص‌های طول عمر، آموزش پایه و درآمد حداقل محرز است.

به هر تقدیر، صرف نظر از ماهیت تسکین‌بخشی و غرب‌محوری الگوی توسعه انسانی، باید گفت که نظریه‌پرداز کلیدی این مفهوم آمارتیا سن است که مفاهیم قابلیت، کارکرد و فرصت را مطرح نمود. رویکرد سن بر این اساس است که قابلیت‌های فردی، عملکردهای متفاوتی دارند و همین تفاوت سبب می‌شود که افراد دارای قابلیت یکسان از شاخص رفاه و آسایش متفاوتی برخوردار باشند. این نگاه به توسعه انسانی، جهت تحلیل‌ها را تغییر می‌دهد؛ بدین معنا که نه تنها به کیفیت و ویژگی‌های رفاهی مثل درآمد، آموزش، بهداشت و... توجه دارد، بلکه دربردارنده فرصت‌های ممکن است که در موقعیت‌های خاص در دسترس افراد

۱. آمارتیا سن می‌نویسد: «در آن زمان که محبوب‌الحق رهبر پیشگام نگرش توسعه انسانی شد، صداهای متعدد نارضایتی از معیارهای اقتصادی متعارف ارائه‌شده نگرشی گسترده‌تر را متقاضی بود و در حال ارائه مطالبی بودند که مسیر توسعه را به طور ساختاری تغییر دهند. محبوب‌الحق با بصیرت چشمگیر، امکان کانالیزه کردن این ابتکارات را به سمت توسعه چشم‌انداز وسیع جایگزینی که همزمان عملی و جامع باشد ملاحظه کرد» (مقدمه آمارتیا سن بر گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۰). پل استریتن نیز در پیش‌گفتارش بر کتاب محبوب‌الحق با عنوان *Reflections on Human Development* با تأکید بر ابتکار محبوب‌الحق در باب ادغام نگرانی‌های زیست‌محیطی و توسعه‌ای از طریق قرارداد مردم در مرکز توسعه انسانی پایدار می‌نویسد: «قدرت اقناعی محبوب‌الحق بسیار نیرومند بود. در ۱۹۷۱، او کنفرانس سال ۱۹۷۲ ملل متحد در استکهلم در مورد زیست‌محیط انسانی را که توسط موریس استرانگ سازمان‌دهی شده بود، نجات داد. کشورهای در حال توسعه می‌خواستند خارج شوند» (Mahbub ul Haq, 1995: viiii).

قرار دارد. بنابراین، میان فرصت‌های افراد و ویژگی‌های آنها ارتباط وجود دارد و فرصت‌های در دسترس افراد شدیداً تحت تأثیر ویژگی‌ها و کیفیت آنهاست (محمودی، ۱۳۸۶).

به نظر سن، توسعه به مثابه فرایند بسط آزادی‌های واقعی که مردم از آنها بهره‌مند می‌شوند است. بسط آزادی هم به عنوان هدف اولیه و هم ابزار اصلی توسعه در نظر گرفته می‌شود. این دو را می‌توان به ترتیب «نقش قوام‌بخش» و «نقش ابزار» آزادی در بررسی توسعه نامید. نقش قوام‌بخش آزادی به اهمیت آزادی اساسی در غنا بخشیدن به حیات انسان مرتبط می‌شود. آزادی‌های اساسی شامل قابلیت‌های اولیه است. همچون توانایی در پرهیز از محرومیت‌هایی مثل گرسنگی، تغذیه ناکافی، امراض گریزپذیر و مرگ و میر زودرس و نیز آزادی‌هایی که به باسواد بودن و توانایی خواندن و نوشتن و شمردن، بهره‌مندی از مشارکت سیاسی و ابزار بیان بدون سانسور و از این قبیل مرتبط می‌شود. در این چشم‌انداز قوام‌بخش، توسعه شامل بسط این امور و دیگر آزادی‌های اساسی است (سن، ۱۳۸۱: ۱۸ و ۶۰). به نظر سن، آزادی فردی عمدتاً با ابزارهای ذیل به دست می‌آید:

رشد درآمد: رشد تولید ناخالص ملی یا درآمدهای فردی می‌توانند به عنوان ابزار بسط آزادی‌هایی که اعضای یک جامعه از آن برخوردارند بسیار مهم باشند.

حذف منابع اصلی موارد فقدان آزادی‌ها: توسعه مستلزم حذف منابع اصلی موارد فقدان آزادی‌هاست؛ فقر و ظلم، فرصت‌های ناچیز اقتصادی و محرومیت نظام‌مند اجتماعی، غفلت از تسهیلات عمومی و عدم مدارا و افراط حکومت‌های سرکوبگر.

آزادی از فقر گام اول در فرایند توسعه است. به اعتقاد سن «توسعه نیازمند طرد سرچشمه‌های عمده عدم آزادی است که عبارتند از: فقر، استبداد، فرصت‌های اقتصادی اندک و نیز محرومیت نظام‌مند اجتماعی، غفلت در ایجاد امکانات عمومی و نیز نابدباری یا دخالت‌های زیاد دولت‌های سرکوب‌کننده» (Ishikawa, August 2002: 262-268).

بدین ترتیب، از دیدگاه سن، توسعه انسانی هدف نهایی توسعه اقتصادی است، یعنی هدف اصلی توسعه بهره‌مند ساختن انسان است، افزایش درآمد و گسترش اشتغال ضروری‌اند، اما این دو ابزار توسعه‌اند و نه هدف آن. هدف توسعه، پرورش قابلیت‌های انسان و گسترش امکان‌های اوست؛ درآمد تنها یکی از این امکان‌ها و البته امکانی ضروری است، اما زندگی حقیقی انسان در مجموع چیز دیگری است. به نظر محبوب الحق، برخورداری انسان از زندگی طولانی، سالم و خلاقانه در محیط زیستی غنی و در جامعه مدنی دموکراتیک هدف نهایی توسعه است (گریفین و مک‌کنلی، ۱۳۷۷: ۱۵-۱۶ و ۲۱).

این در حالی است که هدف نهایی توسعه اقتصادی از دیدگاه اسلام، توسعه معنویت و دستیابی انسان به قرب الاهی است. البته، در این مسیر، رشد اقتصادی مستقل، اشتغال‌زا، عادلانه، مشارکتی و پایدار رفاه انسانی را نیز رقم می‌زند.

چرایی توسعه انسانی

الگوی توسعه انسانی چرا به عرصه ظهور رسید و الگوهای پیشین توسعه چه کاستی‌هایی داشتند که ضرورت وجود توسعه انسانی را ایجاد کردند؟ محبوب الحق - مشاور مخصوص مدیر برنامه توسعه سازمان ملل و مدیر هماهنگ‌کننده اولین گزارش توسعه انسانی - دلیل توجه به «توسعه انسانی» را چنین بیان می‌کند:

اقتصاد توسعه با راهی که - تا به امروز نیز - پیش گرفته، به بد فرجامی رسیده است؛ یعنی ماهیت و غایت انسانی خود را از دست داده و از انسانیت بری شده است و این بیراهه تأسف‌بار نتیجه آن است که با دل‌مشغول شدن به سنجش حساب‌های درآمد ملی از خود زندگی انسان غافل مانده است. پس تأکیدی که اینک بر توسعه انسانی - که در سالیان اخیر مطرح شده است - می‌شود، در واقع، اعتراض به این غفلت توجیه‌ناپذیر و بی‌توجهی نابخشدنی است (همان: ۱۵).

در واقع، پیش از الگوی توسعه انسانی دو دسته الگوهای گوناگون رشد محور و عدالت محور به ترتیب از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۸۰ مطرح شدند. اریک ثوربک در تحقیق ارزنده‌اش این الگوهای توسعه اقتصادی را به لحاظ هدف، راهبرد، مدل‌های نظری و کاربردی و نظام آماری قابل دسترس بررسی و تحلیل کرده که در این مقاله به اهداف متداول و مسلط توسعه در دهه‌های مذکور اشاره کرده و برخی نظریه‌ها و راهبردها را از زبان ثوربک نقل می‌کنیم.

اهداف توسعه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰

ابزار اقتصاددانان توسعه در این دهه نظریه‌ها و مفاهیمی از این قبیل بود: «فشار بزرگ» (روزنشتاین- رودان، ۱۹۴۳)؛ «رشد متوازن» (نورکس، ۱۹۵۳)؛ «خیز به سمت رشد پایدار» (روستو، ۱۹۵۶) و «فرضیه حداقل تلاش بحرانی» (لینشتاین، ۱۹۵۷). رشد اقتصادی، هدف سیاستی اصلی در کشورهای کمتر توسعه یافته تازه مستقل شد. باور عمیقی وجود داشت که از خلال رشد اقتصادی و مدرنیزاسیون خودبه‌خود، دوگانگی و نابرابری‌های درآمدی و اجتماعی همراه با آن و متأثر از آن، حذف خواهند شد. تصور بر آن بود که دیگر اهداف اقتصادی و اجتماعی

اگر نتیجه رشد GNP نباشند، متمم آن هستند. اندیشمندان توسعه در این دوره بر نقش سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های مدرن یا صنعتی تأکید می‌کردند. دهه ۱۹۶۰ نیز رشد اقتصادی هم‌چنان هدف اصلی توسعه بود، هرچند مشکل «رشد بدون اشتغال» به تدریج داشت خودش را نشان می‌داد و بدین خاطر، اشتغال نیز دغدغه سیاست‌گذاران گردید. مدل پیچیده و تعاملی میان صنعت و کشاورزی فی و رانیس (۱۹۶۴) و رشد نامتوازن هیرشمن (۱۹۵۸) و تحلیل داده-ستانده کوزنتس (۱۹۶۶) و چنری (۱۹۶۸) در این دهه سبب طراحی مدل‌های دو شکافه، مدل‌های نصفه نیمه داده‌ستانده و مدل‌های ساده تعادل عمومی در جهان سوم شدند.

اهداف توسعه در دهه ۱۹۷۰

تا اواسط دهه ۱۹۷۰، GNP به مثابه هدفی متداول و عمومی به طور گسترده‌ای مورد قبول بود، اما تا حدی از قدرت کنار گذاشته شد. این فرضیه که رشد کل مترادف با توسعه اقتصادی و اجتماعی است یا به تعبیر دیگر، این فرضیه که دستیابی به همه اهداف دیگر توسعه در سایه رشد کل تأمین می‌شود، مورد بررسی موشکافانه قرار گرفت و در بسیاری از جوامع در حال توسعه و گروه‌های متخصص توسعه مردود اعلام شد. کنفرانس «آغاز برنامه جهانی اشتغال» توسط سازمان جهانی کار در سال ۱۹۶۹ این علامت‌دهی را انجام داد که هدف اولیه باید این باشد که استاندارد زندگی فقرا از طریق فرصت‌های شغلی فزاینده افزایش یابد. ایجاد فرصت‌های مولد جدید یا بزرگتر ابزاری به سمت بهبود رفاه فقرا تلقی شده بود.

تغییر معنای توسعه و دگرگونی فضای کشورهای در حال توسعه

شکست راهبرد توسعه رشد‌محور (GNP-oriented) واقعی بود؛ زیرا مشکلات ذیل دیگر قابل صرف نظر کردن نبودند:

افزایش سطح بیکاری و افزایش اطلاع و آگاهی از این مسئله در شمار زیادی از کشورهای در حال توسعه؛

گرایش به توزیع درآمد درون کشورهایی که نابرابرتر بوده، یا حداقل، به همان نابرابری دوره پس از جنگ جهانی دوم باقی مانده بودند؛ حفظ شمار زیاد و شاید فزاینده افراد فقیر؛ مهاجرت مداوم و شتابنده روستا به شهر و پیامد تراکم شهر؛ و بالاخره بدتر شدن وضعیت خارجی بسیاری از کشورهای در حال توسعه که به دلیل فشار فزاینده موازنه پرداخت‌ها و بدهی خارجی رشدیابنده و هزینه‌های بهره‌دهی‌ها دچار مشکل شدند.

از همین رو در دهه ۱۹۷۰ معنای توسعه تغییر کرد و به مثابه فرایندی شد که باید اهداف همزمان رشد و حذف فقر را تأمین کند. از سوی دیگر، سه مجموعه مباحث مفهومی و تجربی بر تغییر نگرش رشد محور توسعه تأثیرگذار بودند که عبارتند از:

توسعه جامع روستایی و کشاورزی: سری کاملی از مطالعات تجربی در سطوح خرد و کلان ترکیب شد تا تبیینی از فیزیولوژی و پویایی‌های فرایند انتقال کشاورزی سنتی را ارائه کند. به طور خلاصه، نگرش جدید بر فعالیت‌های وام‌دهی و فنی - که مستقیماً بخش سنتی را بهره‌مند می‌کرد - متمرکز شد. این راهبرد کاربرد گسترده فناوری کاربر برای کل کشاورزی را به دنبال داشت. بدین معنا که بر مدرنیزاسیون تدریجی کشاورزی از پایین‌ترین نقطه تا بالا مبتنی بود. این راهبرد یک‌نما به طور روشنی با راهبرد دونمایی متفاوت است، که رشد مدرن، تجاری، بزرگ‌مقیاس، نسبتاً سرمایه‌بر زیربخش کشاورزی را ترغیب می‌کند، در همان حال که از تمامی اهداف خاص زیربخش معیشتی سنتی صرف نظر می‌کند. تحت نگرش یک‌نما، توسعه کشاورزی نسبتاً گسترش یافت حتی در میان توده مردم از طریق ترکیب تحقیق و فناوری مناسب کشاورزی، بازتوزیع زمین، تدارک زیربنای روستایی، رشد نهادهای روستایی و دیگر معیارها. این نگرش در شتاب بخشیدن به تولید غلات و مزارع کوچک‌مقیاس نیروبخش موفق شد در همان حال که با انتشار فناوری انقلاب سبز پیوند خورد.

کاوش‌های مربوط به بخش غیررسمی و نقش اشتغال در ارتقای فرایند توسعه: شماری از مطالعات موردی انجام شده توسط سازمان جهانی کار به‌ویژه بر نقش بخش غیررسمی متمرکز شده بود و نتیجه‌گیری کرده بود که این بخش نسبتاً کارآ، پویا و شدیداً محروم است که این محرومیت برآمده از نواقص بازار یا مقررات ملی یا شهری نامناسب است. بر اساس این مطالعات، فعالیت‌های غیررسمی منبع بالقوه مهم تولید و رشد اشتغال‌اند. برنامه جهانی اشتغال سازمان جهانی کار و بانک جهانی تحقیق تجربی بسیار مفیدی را تولید کرد که بر موضوعات ذیل متمرکز بود: رابطه میان رشد اقتصادی و اشتغال؛ فناوری‌های مناسب کاربر؛ پیوندهای میان نظام آموزشی، بازار کار، اشتغال، توزیع درآمد؛ بخش غیررسمی؛ عوامل تعیین‌کننده مهاجرت از روستا به شهر و نقش کشاورزی سنتی در فرایند توسعه.

وابستگی متقابل میان متغیرهای اقتصادی و آمار جمعیت و عوامل تعیین‌کننده مهاجرت روستا به شهر: شماری از مطالعات تجربی، عمدتاً در سطح خرد، تلاش داشتند تا پرتوی بر رابطه میان مجموعه متغیرهای ذیل بیفکنند؛ آموزش، تغذیه و سلامت و باروری، مرگ کودکان زیر یک‌سال و بالاخره نرخ زاد و ولد.

از دیگر سو، ظهور نگرش‌های نئومارکسیستی در اقتصاد توسعه و نظریه‌های وابستگی، به رادیکال شدن فضای توسعه انجامید. اساس این نظریه‌ها این است که توسعه نیافتگی ذاتی تجارت جهانی و نظام سلطه‌ای است که در آن کشورهای در حال توسعه عقب‌ماندگی، مواد خام و پیرامونی بودن و کشورهای توسعه یافته مراکز صنعتی شده مدرن را می‌سازند (Hunt: 1989). نظام نواستعماری استثمار و بهره‌کشی از طریق طبقات داخلی متحد با سرمایه خارجی (برای مثال، شرکت‌های چندملیتی) جایگزین نظام استعمار قدیم می‌شود.

راهبردهای توسعه اقتصادی در دهه ۱۹۷۰

در این دهه تشخیص داده شد که اگر رشد ضروری هم باشد، دیگر کافی نیست. اولین گام در فرایند گستراندن حرکت از هدف منفرد به اهداف چندگانه توسعه ادغام اشتغال در برنامه‌های توسعه و تخصیص کمک‌های خارجی به پروژه‌ها و کمک‌های فنی بود. یک جاذبه ممکن استفاده از اشتغال به مثابه هدفی که در ظاهر پدیدار شد این بود که قابلیت اندازه‌گیری نسبتاً آسانی داشت و تا اندازه‌ای مانند نرخ رشد GNP بود که از مدت‌ها پیش از این معیار عددی ساده توسعه را فراهم کرده بود. موضوع واقعی و بنیادین بهبود استانداردهای زندگی همه گروه‌های جامعه و به‌ویژه، فقیرترین و بینواترین گروه‌ها بود. دو نوع راهبرد با جهت‌گیری توزیعی که تا اندازه‌ای با یک‌دیگر هم‌پوشانی داشتند در خلال این دهه پدیدار شدند: (۱) بازتوزیع همراه با رشد؛ (۲) نیازهای اساسی. البته، راهبرد سومی نیز وجود داشت که خواهیم گفت.

راهبرد بازتوزیع همراه با رشد

اولین راهبرد اساساً به طور ماهوی تبعیض‌آمیز بود و بر توزیع دارایی‌ها و عوامل تولید موجود تکیه می‌کرد و به دنبال افزایش انتقال‌های سرمایه‌گذاری در پروژه‌هایی (عمدتاً عمومی و گاهی هم خصوصی) بود که فقرا سود می‌برند (Chenery et al. 1974). گام اول در این راهبرد انتقال تابع ترجیحات (رفاه) از خود رشد کل به سمت کاهش فقر بود. این راهبرد که مطلوب بانک جهانی بود، بر بازتوزیع حداقل افزایشی در تشکیل سرمایه در مقابل موجودی اولیه دارایی‌ها تمرکز نمود. چون عمده فقرا در بخش روستایی و بخش غیررسمی شهری مکان‌گزیده‌اند، این راهبرد باید موجب افزایشی در بهره‌وری کشاورزان کوچک و کارگران بی‌زمین شده و تولیدکنندگان در مقیاس کوچک (عمدتاً خوداشتغال) در بخش غیررسمی شهری را کارا تر کند.

راهبرد نیازهای اساسی

راهبرد دوم دیگری که به طور رسمی در خلال دهه ۱۹۷۰ معرفی شد راهبرد نیازهای اساسی بود، که مشخصاً توسط سازمان جهانی کار حمایت شده بود. این راهبرد شامل تغییرات ساختاری و مقداری بازتوزیع مالکیت دارایی‌های اصلی، به‌ویژه اصلاحات ارضی، افزون بر مجموعه‌ای از ابزارهای سیاستی، مانند سرمایه‌گذاری عمومی می‌شد. نیازهای اساسی، به مثابه اهداف تعریف‌شده توسط سازمان بین‌المللی کار ILO، دو پارامتر داشت: حداقل نیازمندی‌های قطعی خانوار برای مصرف شخصی، از قبیل غذای کافی، سرپناه و لباس و خدمات اساسی تدارک‌دیده شده رایگان توسط اجتماع و برای اجتماع، از قبیل آب آشامیدنی سالم، سیستم فاضلاب، امکانات بهداشتی و آموزشی.

راهبرد رادیکال بازتوزیع دارایی‌ها

نوع سوم راهبرد توسعه از توسعه نیافتگی نو مارکسیستی و نظریه وابستگی پیروی می‌کند، که پیش از این بدان اشاره شد. این نگرش رادیکال بود، هرچند ذاتاً انقلابی نبود. این راهبرد به دنبال بازتوزیع انبوه و کلان دارایی‌ها توسط دولت و حذف تمامی اشکال مالکیت شخصی بود. این راهبرد طرفدار مدل جمع‌گرایی بود که تا اندازه‌ای با خطوط سیاستی رژیم حاکم چین همراهی و سازگاری داشت (در دهه ۱۹۷۰) و بر خوداتکایی و اتخاذ فناوری و اشکال سازمانی بومی و درون‌گرا مبتنی بود.

اهداف و راهبردهای توسعه در دهه ۱۹۸۰

ناگهان، دستیابی به تعادل خارجی (موازنه پرداخت‌ها) و تعادل داخلی (بودجه) اهداف غالب و شرایط ضروری برای بازگرداندن رشد اقتصادی و حذف فقر شد. بحران بدهی دهه ۱۹۸۰ را به «دهه از دست رفته توسعه» تبدیل کرد. پیش از آن که بار دیگر روند توسعه و حذف فقر آغاز شود، جهان سوم مجبور بود تا منظم شود و سیاست‌های تثبیت و تعدیل ساختاری دردناک را اجرایی نماید. با این وجود این حقیقت که فرایند توسعه به طور موقت قفل شده بود و بیشتر توجه اجتماع توسعه بر موضوع تعدیل متمرکز شده بود، اما بیشتر مباحث مهم نظریه توسعه در خلال این دهه ساخته شد. مکتب رشد درون‌زا، اقتصاد نهادی جدید و الگوهای تعادل عمومی همه در دهه ۱۹۸۰ پدیدار شدند.

راهبرد توسعه دهه ۱۹۷۰ که بر بازتوزیع همراه با رشد و تأمین نیازهای اساسی متمرکز بود با راهبرد تعدیل جایگزین شد. ابعاد بحران بدهی‌ها و عدم تعادل متراکم داخلی و خارجی

که در بیشتر کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و بخشی از کشورهای آسیایی اتفاق افتاد، بدین معنا بود که تعدیل شرط لازم (هرچند غیر کافی) برای از سرگیری توسعه است. هدف اصلی سیاستی دولت‌های جهان سوم تثبیت اقتصاد کلان شد که مشتمل بر مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای کاهش کسری تراز پرداخت‌هایشان (برای مثال، سیاست کاهش ارزش پول) و برای کاهش کسری بودجه‌شان (از طریق سیاست کاهش هزینه‌های جاری دولت) بود. از آنجا که خود سیاست تثبیت به معنای حذف یا کاهش عدم موازنه میان تقاضای کل و عرضه کل بود، تعدیل ساختاری - چه داخلی و چه خارجی - نیاز بود تا انحراف‌های قیمت‌های نسبی و دیگر انعطاف‌ناپذیری‌های ساختاری را که تمایل به حفظ عرضه زیر تولید بالقوه داشتند کاهش دهد. بسته نوعی تعدیل شامل معیارهایی چون کاهش ارزش پول، حذف انحراف‌های مصنوعی قیمتی، آزادسازی تجاری و تغییرات نهادی در سطح بخشی بود. عناصر مکمل راهبرد متداول تعدیل دهه ۱۹۸۰ عبارت بودند از: جهت‌گیری خارجی^۱، تکیه بر بازارها و کمینه‌سازی نقش دولت^۲.

اهداف توسعه در دهه ۱۹۹۰

دهه ۱۹۹۰ را می‌توان به دو نیمه تقسیم کرد. در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، تثبیت و تعدیل هنوز اهداف غالب بودند. در همان حال که بیشتر کشورهای آمریکای لاتین (و تعداد کمی از کشورهای آسیایی که از بحران بدهی‌ها متأثر شده بودند) فرایند دردناک تعدیل را تحمل کرده و به مسیر رشد برگشته بودند، وضعیت عمومی هنوز رکودی بود - که عمدتاً به دلیل حاکمیت ضعیف در آفریقای پایین صحرا و بیشتر اقتصادهای انتقالی اروپای شرقی بود - به طور فزاینده‌ای داشت برای اجتماع توسعه روشن می‌شد که تغییرات بنیادین و ریشه‌دار برای کاهش فساد و تسهیل انتقال موفق از اقتصادهای سوسیالیستی و دستوری به اقتصادهای بازار شرط لازم تعدیل موفق و از سرگیری توسعه در اروپای شرقی و آفریقای پایین صحرا است. بالقوه نهادها و سیاست‌ها در معجزه آسیای شرقی توانستند مدلی برای تقلید ارائه کنند.

۱. جهت‌گیری خارجی بدین معنا بود که صادرات و صنعتی‌شدن در مورد کالاهای مصرفی کاربر تشویق شود. در این راستا، برای دستیابی به رقابت در صادرات، فناوری با کیفیت بالا باید وارد شود که موجب فعال شدن فرایند رشد درون‌زا که پیشتر تشریح شد بشود، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و دانش نیروی کار و مهندسان شاغل در چنین فناوری‌ها و آثار سرریز متعاقب آن انجام پذیرد.
۲. تحت تأثیر تغییرات ایدئولوژیک در جهان غرب (برای مثال، مدیریت و رهبری ریگان و تاچر) کشورهای در حال توسعه قویاً تشویق شدند - اگر مجبور نشده باشند - تا بر عملکرد نیروهای بازار و به فرایند کمینه‌سازی فعالیت‌های دولت در بیشتر قلمروها و نه فقط فعالیت‌های تولیدی تکیه کنند.

در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، بحران مالی آسیا به شدت به آسیای شرقی و جنوب شرقی آسیا رساند و به معکوس شدن روند بلندمدت کاهش فقر انجامید. همزمان شرایط اجتماعی اقتصادی چنان در جمهوری‌های شوروی سابق شوروی بدتر شد که حذف فقر به معنای گسترده‌اش - که شامل بهبود در سلامت، تغذیه، آموزش، دسترسی به اطلاعات و کالاهای عمومی و مشارکت در تصمیم‌گیری است - دوباره به مثابه یک هدف عمده توسعه - اگر نگوییم هدف فراگیر - پدیدار شد.

راهبردهای توسعه در دهه ۱۹۹۰

راهبرد توسعه دهه ۱۹۹۰ بر بنیادهای دهه ۱۹۸۰ ساخته شد و بیشتر عناصر راهبردی آن دهه را - دست کم در نیمه نخست این دهه - به کار برد. با این وجود، همین‌طور که این دهه به پیش می‌رفت، راهبرد مبتنی بر تعدیل دهه ۱۹۸۰ موشکافانه نقادی شد و تغییرات عمده‌ای در آن صورت گرفت؛ به‌ویژه پس از بحران مالی آسیا. در آفریقای پایین صحرا، اکثریت بزرگی از کشورها هنوز با مشکلات جدی تعدیل روبه‌رو بودند. موضوعی که به طور گسترده بحث شد این بود که آیا خود سیاست‌های تعدیل بدون اصلاحات مکمل - در مورد آفریقا - می‌توانست شرایط اصلی لازم برای خیز به سمت رشد مداوم و حذف فقر را فراهم سازد.

دو دیدگاه متضاد در مورد تعدیل و بازنشاسایی تأثیرش بر کارایی ارائه شده بود. دیدگاه اول که توسط بانک جهانی تبلیغ می‌شد (هرچند بعداً توسط استیگلیتز و اجماع فراواشنگتنی اصلاح شد) این بود که بسته مناسب تثبیت و تعدیل از مسیرش منحرف شد. اما کشورهای دیگری که این بسته را تا حد زیادی اعمال کردند وضعیت مناسبی را به لحاظ نرخ رشد و دیگر شاخص‌های کارایی تجربه کردند و از وضعیت بد خارج شدند. دیدگاه دیگر که از سوی سازمان یونسف تبلیغ می‌شد «تعدیل با چهره‌ای انسانی» نام گرفت. کورنیا و دیگران (۱۹۸۷) استدلال می‌کردند که اصلاحات محافظه‌کارانه و متعارف عمیقاً بر تثبیت کوتاه‌مدت تکیه می‌کند و به طور مؤثر ضعف ریشه‌دار ساختاری اقتصادهای آفریقایی و اقتصادهای مشابه را نشانه نمی‌گیرد، در حالی که این ضعف ساختاری علت اصلی بی‌ثباتی کلان و رکود اقتصادی است. بدین ترتیب، تغییرات ساختاری مهم و تغییرات نهادی جهت تکمیل سیاست‌های تعدیل برای تحریک انتقال ساختاری (از قبیل صنعتی‌شدن، تنوع بخشیدن به مبنای صادراتی، تشکیل سرمایه انسانی و حتی اصلاحات ارضی) مورد نیاز هستند و بدون آنها رشد پایدار بلندمدت در آفریقا (و دیگر مناطق مشابه) امکان‌پذیر نیست.

بحران مالی آسیا که در بسیاری از کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا در سال ۱۹۹۷ ویرانی به بار آورد، بازنگری انتقادی را در مورد تجارت بین‌المللی و نظام مالی مبتنی بر

تجارت مفرط و آزادسازی سرمایه و مقررات‌زدایی مالی ضروری نمود. افزایش بزرگ نرخ وقوع فقر که پس از بحران اتفاق افتاد اجتماع توسعه را حساس کرد تا دوباره بر حذف فقر و بهبود رفاه اجتماعی اقتصادی خانوارهای آسیب‌پذیر به مثابه هدف فراگیر توسعه تمرکز کند. از همین رو در پایان این دهه، بانک جهانی خاطرنشان ساخت که کاهش فقر - به معنای گسترده‌اش - که برحسب دستاوردها به جای داده‌های (سلامت، آموزش، اشتغال، دسترسی به کالاها و خدمات عمومی و سرمایه اجتماعی) اندازه‌گیری می‌شود، هدف عمده برای تلاش و کوشش است.

در نهایت، دهه ۱۹۹۰ دهه خستگی نظام سلطه از کمک به جهان سوم به بهانه وابسته شدن آنها و دست‌کشیدن از کار توسط کشورهای فقیر است. بنابراین، در دهه ۱۹۹۰ از یک سو، کشورهای ناامیدی وجود داشتند که مسیر متعارف توسعه را ناهموار می‌دیدند و در پی مسیرهای گوناگون رادیکال توسعه بودند و از سوی دیگر، کشورهای سلطه‌گری بودند که با سقوط امپراتوری شوروی به دنبال تک‌قطبی کردن جهان و تداوم سلطه گذشته با چهره‌ای دمکرات و انسانی بودند. از این رو، الگوی توسعه انسانی را که بر مبنای لیبرال دمکراسی غرب طراحی شده تشویق و تجویز کرده و از آن حمایت کردند و در مسیر تحقق و موفقیت آن نیز سیاست‌های گوناگون و مقطعی را - که با همه کشورها تا اندازه‌ای سازگاری داشته باشد - سالانه ارائه کردند. هلن کلارک مدیر برنامه توسعه سازمان ملل در تدوین گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۰ بر دلخواهی بودن و روشنفکرانه بودن این الگو تأکید کرده و می‌نویسد:

داده‌های چهل سال گذشته آشکار می‌کنند که تنوع بی‌شماری از مسیرهای دستیابی به توسعه انسانی وجود دارد: مدل یگانه یا نسخه متحدالشکلی برای موفقیت وجود ندارد (مقدمه گزارش توسعه انسانی، ۲۰۱۰).

البته، برخی ادعا کرده‌اند که تفکر آمارتیا سن موجب شرقی شدن و عادلانه شدن الگوی توسعه انسانی شده است، ولی اولاً تمامی افکار و نظریه‌های ایشان در این الگو تعبیه نشده است، ثانیاً گنجانده شدن برخی از مباحث عدالت مثل ایجاد فرصت‌های برابر و توزیع مجدد درآمد موجب عادلانه شدن کامل الگو نمی‌شود، همان‌طوری که گنجانده شدن نظریه عدالت رالز موجب عادلانه شدن عملکرد دولت‌های رفاه غربی نشده است.

به هر حال، الگوی توسعه انسانی هرچند به لحاظ مفهومی گسترش انتخاب‌های انسانی را مطرح کرده و بر هدف و وسیله بودن انسان و قابلیت‌های او تأکید کرده است، اما با توجه به این که در چارچوب نظام جهانی سلطه و مکتب لیبرال دمکراسی غرب تنفس می‌کند، هیچ‌گاه از قالب سیاست‌های اصلاح‌طلبانه نمی‌تواند فراتر رود. لطمه‌ای به دولت‌های فاسد، ستمگر و

وابسته وارد نشود خارج نمی‌شود و تنها گاه توصیه‌های اخلاقی در باب رعایت حفظ محیط زیست، کاهش نابرابری و فقر می‌کند. در واقع، از الگویی که متأثر از رویکرد نیازهای اساسی ILO و رویکرد قابلیت آمارتیا سین است بیش از این انتظار نمی‌رود.

چگونگی توسعه انسانی

توسعه انسانی می‌تواند مسیرهای گوناگونی داشته باشد و محدود راهبردهایی که از سوی برخی اندیشمندان توسعه مانند گریفین و مک کینلی ارائه شده بیشتر توصیه‌هایی‌اند که بر آموزش و سلامت در مسیر رشد اقتصادی تأکید دارند. بیشترین خدمت این الگو ارائه گزارش‌های سالیانه و ارائه شاخص توسعه انسانی است که صد البته خدمت بسیار ارزنده‌ای برای دنیای جوامع انسانی است.

نگاهی به گزارش‌های توسعه انسانی ۲۱ ساله

در سال ۲۰۱۱ کشورهای جهان با بیست و یکمین گزارش توسعه انسانی روبه‌رو شدند. از سال ۱۹۹۰، گزارش‌های توسعه انسانی در مورد چالش‌هایی چون: فقر، جنسیت، دمکراسی، حقوق بشر، آزادی فرهنگی، جهانی‌شدن، کمیابی آب، تغییرات آب و هوایی، مهاجرت^۱ و پایداری و برابری کاوش کرده‌اند.

اولین گزارش توسعه انسانی در سال ۱۹۹۰ منتشر شد و دربرگیرنده مبانی نظری، مفاهیم و رهیافت‌های مورد نظر و ارائه شاخص برای سنجش توسعه انسانی بود (سپهری، ۱۳۷۸: ۱۲). گزارش سال ۱۹۹۱ در مورد تأمین مالی توسعه انسانی است. این گزارش تبیین می‌کند که عدم استفاده از امکانات در راه توسعه انسانی معمولاً جامعه را از حرکت به سمت پیشرفت باز می‌دارد. مواردی که از توسعه انسانی جلوگیری می‌کند، شامل: ناکارآمدی در فعالیت‌های عمومی و انباشت سرمایه و افزایش هزینه‌های نظامی است (همان: ۳۳). مسئله نابرابری در کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته موضوع سومین گزارش توسعه انسانی در سال ۱۹۹۲ را تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین علل شکاف فزاینده شمال و جنوب، نابرابری در بازارهای مالی، بازارهای تجارت جهانی کالاها و خدمات، بازارهای جهانی کار، نابرابری در ارتباطات و نابرابری در بازارهای جهانی تکنولوژی است. گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۳ درباره مشارکت مردم در توسعه است. این گزارش حاکی از آن است که ۹۰ درصد مردم

1. Upcoming Report, *Human Development Report 2010*, Twentieth Anniversary Edition: Rethinking Human Development, <http://hdr.undp.org/en/reports/global/hdr2010>.

جهان‌نظارتی بر زندگی خود ندارند (همان: ۷۱). بنابراین، الگوهای توسعه می‌بایست تأکید خود را بر نقش اساسی مردم در تعیین سرنوشت خویش بگذارند. سال ۱۹۹۴ تأکید بر امنیت انسانی و توسعه انسانی پایدار قرار گرفت. در گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۴ آمده است^۱:

جز دریافت توسعه پایدار رهنمون به امنیت انسانی، دستیابی به هیچ‌یک از هدف‌های بزرگ صلح، حفاظت محیط زیست، حقوق بشر، کاهش باروری، یکپارچه‌سازی اجتماعی ملل امکان‌پذیر نخواهد بود (همان: ۹۴).

گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۵ درباره جنسیت و توسعه انسانی و درباره نابرابری‌های موجود در جوامع میان اشتغال مردان و زنان و تلاش برای کاهش انواع نابرابری‌های بین آنان است. این گزارش توسط محبوب‌الحق و ساکیکو فوکودا-پار مدیریت و تهیه شد.

گزارش سال ۱۹۹۶ با این جمله اساسی آغاز شد که «توسعه انسانی هدف است؛ اما رشد اقتصادی وسیله است». این گزارش نشان می‌دهد که اگر رشد اقتصادی به نحو مناسب مدیریت نشود می‌توان رشدی داشت که «بی‌اشتغال»، «بی‌مشارکت»، «ناعدالانه»، «بی‌هویت» و «بی‌آیه» باشد و بنابراین، برای توسعه انسانی خطرناک است.

عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۷ «توسعه انسانی برای فقرزدایی» است. حذف فقر محوری‌ترین پیام این گزارش است. ادعا می‌شود که جهان منابع و راهبردهایی دارد که می‌تواند در کمتر از یک نسل جهانی عاری از فقر ایجاد کند. این گزارش نه تنها بر فقر درآمدی تأکید دارد، بلکه فقر را از چشم‌انداز توسعه انسانی نیز لحاظ می‌کند. راهبردهای ارائه‌شده در این گزارش برای فقرزدایی فراتر از بازتوزیع درآمد به برابری جنسی، رشد موافق فقرا، جهانی‌شدن و مدیریت مردم‌سالارانه توسعه توجه دارد.

گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۸ با عنوان «مصرف برای توسعه انسانی» درباره رشد بی‌سابقه در مصرف قرن بیستم از لحاظ کمیت و تنوع تحقیق می‌کند. با این وجود، این مصرف فزاینده بسیار بد توزیع شده، ضمن این که سبب تخریب محیط زیست بشر شده است. بنابراین، باید الگوهای موجود مصرف تغییر کند.

«جهانی‌شدن با چهره‌ای انسانی» عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۹ است. بازارهای جهانی، فناوری جهانی، اندیشه‌های جهانی و ثبات جهانی می‌توانند زندگی مردم را در هر کشوری بهبود بخشند، به شرطی که اولاً منافع جهانی شدن به شیوه‌ای عادلانه توزیع شوند و ثانیاً این وابستگی متقابل فزاینده برای مردم عمل کند و نه به سود سرمایه‌داران.

۱. گزارش‌های توسعه انسانی توسط یک تیم متخصص تهیه می‌شود. رهبری این تیم از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ با محبوب‌الحق و اینگه کاول بود.

گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۰ میلادی درباره اهمیت حقوق بشر است. توسعه انسانی و حقوق بشر در دیدگاه و هدف با هم اشتراک دارند. هر دو برای انسان تلاش دارند و هدف هر دو این است که آزادی، رفاه و احترام هر فرد تأمین شود. گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ به حقوق بشر به مثابه یک جزء جدایی‌ناپذیر توسعه می‌نگرد و به توسعه به مثابه ابزاری برای تحقق بخشیدن به حقوق بشر نگاه می‌کند. این گزارش نشان می‌دهد که چگونه حقوق بشر برای فرایند توسعه انسانی پاسخ‌گویی و عدالت اجتماعی را به ارمغان می‌آورد. گفتنی است که ریچارد جولی و ساکیکو فوکودا- پار مسئولیت تهیه گزارش‌های توسعه انسانی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۶ را به عهده داشتند.

«فناوری‌های جدید در خدمت توسعه انسانی» عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۱ میلادی است. این گزارش درباره چگونگی خلق و کاربرد فناوری برای بهبود زندگی مردم در زمانه‌ای است که جهانی شدن و ظهور جامعه‌های شبکه‌ای فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای افزایش اشتغال و درآمد فراهم آورده است.

گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۲ میلادی با عنوان «تعمیق دموکراسی در جهانی چندپاره» است. کاهش فقر همان‌طور که به داشتن فرصت برای پیشرفت اقتصادی بستگی دارد، به داشتن قدرت سیاسی برای مردم فقیر نیز متکی است. با گسترش انتخاب‌های مردم در مورد کیفیت حاکمیت و حاکمان، دموکراسی اصول مشارکت و پاسخ‌گویی را برای فرایند توسعه انسانی به ارمغان می‌آورد.

«اهداف هزاره توسعه: قرارداد ملل برای پایان دادن به فقر انسانی» عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳ میلادی است. در سال ۲۰۰۰ بیانیه هزاره سازمان ملل در بزرگترین اجتماع سران کشورهای غنی و فقیر دنیا پذیرفت که کشورهای عضو هر آنچه می‌توانند انجام دهند تا فقر ریشه‌کن شود، احترام انسانی و برابری ارتقاء یابد و صلح، دموکراسی و پایداری زیست‌محیطی حاصل شود. رهبران جهان قول دادند تا برای تأمین اهداف ملموس توسعه و کاهش فقر دست کم تا سال ۲۰۱۵، با هم تلاش کنند.

گزارش توسعه انسانی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ با مدیریت ساکیکو فوکودا- پار تهیه شد. عنوان گزارش سال ۲۰۰۴ «آزادی فرهنگی در دنیای متنوع امروز» است. توسعه انسانی بیش از تعمیق دموکراسی و کاهش نابرابری بر انتخاب نوع زندگی مردم به دست خودشان تأکید دارد. آفریقای جنوبی و مالزی نمونه‌هایی از این نوع آزادی‌ها هستند.

«همکاری بین‌المللی در نقطه برگشت: کمک، تجارت و امنیت در جهانی نابرابر» عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۵ است. این گزارش، توسعه انسانی و پیشرفت به سمت

اهداف هزاره توسعه را موشکافانه بررسی کرده و نشان می‌دهد که هزینه‌های انسانی اهداف فراموش شده و قول‌های نقض شده چه اندازه است. نابرابری بیش از حد میان کشورها و درون کشورها به مثابه مانع عمده توسعه انسانی و ترمز قدرتمندی برای پیشرفت شتابان به سمت اهداف هزاره توسعه تلقی می‌شود. این گزارش آشکارا هزینه شکست توسعه انسانی را بر عهده سران کشورهای قرار می‌دهد که قول کمک به کشورهای فقیرتر را در زمینه سرمایه‌گذاری، تجارت و امنیت داده‌اند.

«آن سوی کمپایی: قدرت، فقر و بحران جهانی آب» عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۶ میلادی است. این گزارش ضمن تأیید بحران جهانی آب در قرن بیست و یکم این افسانه که کمپایی علت بحران است را رد کرده و استدلال می‌کند که علت اصلی این مشکل فقر، قدرت و نابرابری است.

گزارش توسعه انسانی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ این عنوان را یدک می‌کشد: «مبارزه با تغییرات آب و هوایی: همبستگی انسانی در دنیای تقسیم شده». از منظر این گزارش چالش آشکار توسعه انسانی در قرن بیست و یکم تغییرات آب و هوایی است. واکنش شکست خورده در قبال این چالش تلاش‌های بین‌المللی برای کاهش فقر را می‌تواند متوقف و سپس وارونه کند. فقیرترین کشورها و آسیب‌پذیرترین شهروندان اولین گروه‌ها هستند که از این چالش بیشترین صدمه را متحمل می‌شوند، هرچند که خودشان نیز سهم کوچکی در ایجاد این مشکل از طریق تخریب محیط زیست داشته باشند. در آینده هیچ کشوری - هرچند ثروتمند و یا قدرتمند - از تأثیر گرم شدن جهانی در امان نیست.^۱

«غلبه بر موانع: تحرک انسانی و توسعه» عنوان گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۹ میلادی است که جنی کلاگمن مدیر و نویسنده اصلی آن بود. مهاجرت از روستا به شهر و از کشوری به کشور دیگر یکی از موضوعاتی است که در مباحث داخلی و بین‌المللی بیش از پیش مهم و برجسته شده است. نقطه شروع این بحث آن است که توزیع جهانی قابلیت‌های انسانی بیش از حد نابرابر و بنابراین، انگیزه مهمی برای حرکت مردم است. مهاجرت می‌تواند انتخاب‌های این مردم را از لحاظ درآمد، دسترسی به خدمات و مشارکت گسترش دهد.^۲

گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۰ با عنوان «ثروت واقعی ملل: گذرگاه‌هایی به سمت توسعه انسانی» ضمن تکرار شعار گزارش ۱۹۹۰ که اعلام می‌داشت: «مردم ثروت واقعی یک

۱. در سال ۲۰۰۴ کوین واتکینز رئیس اداره گزارش توسعه انسانی شد، در نتیجه، مسئولیت تیم نویسندگان گزارش‌های سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ را بر عهده داشت.

۲. <http://hdr.undp.org/en/reports/global/>

ملت‌اند»، بار دیگر بر هدف توسعه تأکید کرد. از دیدگاه این گزارش، هدف توسعه باید خلق محیطی توانمندساز برای مردم باشد تا آنها از زندگی طولانی، سالم و خلاق لذت ببرند. گزارش سال ۲۰۱۰ به بررسی روند مثبت زندگی مردم جهان و شاخص توسعه انسانی می‌پردازد، هرچند اذعان دارد که در برخی از کشورها این شاخص‌ها روند خوبی نداشته‌اند. گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۱ با عنوان «پایداری و برابری: آینده‌ای بهتر برای همه» پیوندهای جدایی‌ناپذیر میان پایداری زیست‌محیطی و برابری را کاوش کرده و نشان می‌دهد که این پیوندها برای گسترش آزادی‌های انسانی برای مردم امروز و نسل‌هایی که خواهند آمد حیاتی است. مسئله اصلی این است که پیشرفت چشم‌گیر در توسعه انسانی دهه‌های اخیر که گزارش توسعه انسانی آن را به مثابه سند ثبت کرده است، نمی‌تواند بدون گام‌های جسورانه جهانی برای کاهش خطرات زیست‌محیطی و کاهش نابرابری تداوم یابد. پیام‌های اصلی این گزارش عبارتند از:

الف) روندهای زیست‌محیطی و نابرابری، پیشرفت در توسعه انسانی را تهدید می‌کند؛

ب) تهدیدهای زیست‌محیطی بیشترین آسیب را به فقیرترین‌ها می‌زند؛

ج) اشتیاق مردم فقیر به توسعه باید با پایداری فزاینده همراه شود؛

د) اما هم‌چنین تغییرات ساختاری بیشتری مورد نیاز است.

برابری و پایداری به طور اجتناب‌ناپذیری با هم گره خورده‌اند؛ هر یک باید با دیگری حاصل شود. گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۱ درباره این است که چگونه می‌توان به این امور تحقق بخشید و چه کارهایی باید انجام پذیرد.

همان‌طور که از این گزارش اجمالی مشاهده می‌شود الگوی توسعه انسانی همواره توصیه‌های روشنفکرانه و بدون پشتوانه و حتی خیالی ارائه می‌کند. هنگامی که اهداف هزاره توسعه برای سال ۲۰۱۵ اعلام شد اریک ثوربک نوشت: «اهداف هزاره توسعه چارچوبی عمومی برای رصد کردن پیشرفت جهان سوم در جست‌وجوی برای بهبود بخشیدن به سطوح رفاه انسانی فراهم می‌کند. اگرچه خیلی زود است تا پیش‌بینی مطمئنی داشته باشیم، روشن شده که بیشتر اهداف هزاره در یک سطح بالای غیرواقع‌بینانه اظهار شده و بنابراین خیلی احتمال وقوع ندارد» (Thorbecke, December 2006: 31).

نگاهی به شاخص توسعه انسانی

از آنجا که شاخص‌های رشد اقتصادی نمی‌توانستند ارزیابی درستی از وضعیت رفاه، توسعه و پیشرفت کشورهای در حال توسعه را به نمایش بگذارند شاخصی معرفی شد که می‌تواند تا

اندازه‌های نگرش قابلیت‌رِفاہ را پوشش دهد، این نماگر شاخص توسعه انسانی^۱ HDI است. شاخص HDI جهت نشان دادن سطح نیل به برخی انتخاب‌های انسانی طراحی شده است. اصولاً انتخاب‌های انسانی و نتایجشان می‌توانند بی‌کران باشند و در طول زمان تغییر کنند. اما به دلیل کمبود امکانات آماری، سه عنصر اساسی در همه سطوح توسعه قرار است که برای مردم زندگی طولانی و سالم، دانش مورد نیاز و منابع لازم جهت حصول به استاندارد شایسته زندگی فراهم کند. استدلال شده که اگر این عناصر اساسی در دسترس نباشند، بسیاری از فرصت‌های دیگر خارج از دسترس باقی می‌مانند.

در پرتو این دیدگاه، شاخص HDI شامل سه حوزه مهم زندگی اجتماعی-اقتصادی است که هر یک از آنها جنبه‌های متفاوتی از انتخاب برای رفاه اقتصادی را امکان‌پذیر می‌کنند. این ابعاد عبارتند از: عمر طولانی/سلامت [که با امید به زندگی هنگام تولد بازتاب می‌یابد]، آموزش [که با سواد نشان داده می‌شود] و تسلط داشتن بر منابع [که با GDP سرانه بر حسب برابری قدرت خرید دلار ایالات متحده انعکاس می‌یابد].^۲ در این شاخص، دیگر گزینه‌های مهم و اساسی مردم همچون: برخورداری از آزادی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گرفته تا فرصت بروز خلاقیت و دیگر توانایی‌های فردی، برخورداری و حفظ عزت نفس و تضمین حقوق بشر وارد نمی‌شود. این شاخص مقادیری بین صفر تا یک را نشان می‌دهد. هر قدر جامعه در توسعه انسانی بیشتر پیشرفت کند، مقدار این شاخص به سمت یک افزایش می‌یابد. با این وجود، گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۹ به این واقعیت اذعان می‌کند که شاخص توسعه انسانی به تنهایی منظره جامعی از توسعه انسانی در یک کشور ارائه نمی‌کند. برای نیل به تصویری کامل، این شاخص‌ها باید با مجموعه‌ای از شاخص‌های دیگر توسعه انسانی که در گزارش‌های توسعه انسانی نیز بیان شده‌اند، تکمیل شوند (در و اتیتی، تابستان ۱۳۸۲: ۱۳۶-۱۴۰). بدین جهت، شاخص‌های مکمل ذیل طراحی شده‌اند (نک: خلیلی تیرتاشی، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

الف) شاخص توسعه انسانی تعدیل شده بر حسب نابرابری‌های مرتبط با جنسیت^۳ (GDI)

از آن‌جا که شاخص (HDI) یک شاخص کلی است و به تنهایی نمی‌تواند نمایان‌گر کامل وضعیت انسانی کشور باشد و این حقیقت را که گروه‌های مختلف داخل یک کشور در

1. Human Development Index

۲. این سه گزینه - به ترتیب - به وسیله سه زیر شاخص «امید به زندگی هنگام تولد»، «باسواد بزرگسالان» - با دو سوم وزن - و «درصد ثبت نام ناخالص در دوره‌های ابتدایی، راهنمایی و متوسطه» (با یک سوم وزن) و نیز «تولید ناخالص داخلی» - بر حسب برابری قدرت خرید به دلار - اندازه‌گیری می‌شوند.

3. Gender-related, HDI

سطوح بسیار متفاوتی از توسعه انسانی قرار دارند، از نظرها پنهان می‌دارد، این گزارش شاخص‌های متفاوتی را برای گروه‌های جمعیتی گوناگون در کشورها ایجاد نمود. نتایج حکایت از آن دارد که به نظر می‌رسد گروه‌های جمعیتی گوناگون در کشوری واحد، در وضعیت‌هایی زندگی می‌کنند که از هم فاصله دارند. تفاوت میان مردان و زنان یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها در درون ارزش کلی شاخص توسعه انسانی یک کشور است. بر حسب بیشتر نماگرهای اجتماعی، اقتصادی - به جز امید به زندگی، آن هم در سایه دلایل زیست‌شناختی - مردان عموماً در وضعیتی بهتر از زنان قرار دارند. تعدیل رتبه‌بندی شاخص توسعه انسانی بر حسب نابرابری‌های جنسی، به ترتیبی که بیان‌کننده ارزش مؤنث هر کدام از اجزا نسبت به ارزش مذکر آن جزء باشد، یک راه برای نمایاندن این تفاوت است. پس از تعدیل، ارزش شاخص توسعه انسانی هیچ کشوری وضع بهتری پیدا نمی‌کند. در همه کشورهای جهان، به رغم همه تغییرات در قوانین ملی و سال‌های بسیار مبارزه و بحث درباره برابری دو جنس، با زنان بدتر از مردان رفتار می‌شده است. این شاخص مقادیری بین صفر و یک را نشان می‌دهد. هر اندازه برابری زن و مرد بیشتر باشد، مقدار این شاخص افزایش می‌یابد.

ب) شاخص توسعه انسانی تعدیل شده بر حسب توزیع درآمد^۱

تعدیل شاخص توسعه انسانی بر حسب توزیع درآمد، روش دیگری است که می‌تواند در این باب مفید باشد. شاخص کلی توسعه انسانی بازتاب‌دهنده درآمد ملی است. اما در بسیاری از کشورها - به ویژه کشورهای در حال توسعه - توزیع درآمد به شدت نامتعادل است. در نتیجه، توزیع جزء درآمدی شاخص مذکور به منظور انعکاس توزیع نامطلوب درآمد، اهمیت پیدا می‌کند. از نظر توزیع درآمد، هیچ کشوری کامل نیست. بنابراین، تعدیل شاخص توسعه انسانی بر حسب توزیع درآمد امتیاز همه کشورها را کاهش می‌دهد. اما اثر آن در مورد برخی کشورها بیشتر است. این شاخص مقادیری بین صفر و یک را نشان می‌دهد. هر اندازه توزیع عادلانه‌تر باشد، مقدار این شاخص به یک نزدیک‌تر است.

ج) شاخص توانمندی و مشارکت جنسیتی^۲ (GEM)

این شاخص متغیرهایی را به کار می‌گیرد که به صراحت توانمندی و مشارکت مردان و زنان را در زمینه فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی اندازه می‌گیرد. این فعالیت‌ها شامل پست‌های

1. Distribution adjusted, HDI
2. Gender empowerment measure

مدیریتی، اداری، شغل‌های فنی و حرفه‌ای و تصدّی کرسی مجلس می‌شود. این شاخص نیز مقادیری بین صفر و یک را نشان می‌دهد. هر اندازه توانمندی و مشارکت برابرتر باشد، مقدار این شاخص به یک نزدیکتر است.

شاخص توسعه انسانی تکمیل شده هرچند برای جهان سکولار گامی به پیش در جهت ارتقاء توانمندی‌های انسانی است، ولی افزایش توانمندی‌های انسان در دانش، سلامت و درآمد اگر همراه با افزایش توانمندی انسان در معنویت و اخلاق نباشد، عموماً موجب غفلت انسان و طغیانگری‌اش شده و نظام‌های استکباری و ستمگر را ایجاد نموده و در نهایت، سبب‌ساز سقوط تمدن‌های بشری می‌شود. از همین رو، برخی اندیشمندان اقتصاد اسلامی شاخص‌های جایگزینی معرفی کرده‌اند که البته، هنوز در مراحل رشد و تکامل قرار دارند.

چرایی عدم توانمندی الگوی توسعه انسانی

برای تحلیل محتوای الگوی توسعه انسانی جهت ارزیابی روشنی از ضعف‌های آن لازم است از سه منظر «تعریف، نظریه و عملکرد» آن را بررسی نمود.

تحلیل محتوایی تعریف توسعه انسانی

از تعریف توسعه انسانی به معنای «گسترش گزینه‌های انتخاب مردم» چند مطلب فهمیده می‌شود: عبارت «توسعه انسانی» به صورت صفت و موصوف استعمال شده است. «توسعه انسانی» به صورت صفت و موصوف یعنی: رعایت جنبه‌ها و ارزش‌های انسانی در فرایند توسعه. در این صورت، آنچه متحول می‌شود شرایط اجتماعی زندگی بشر است و به تحول خود انسان چندان توجه نمی‌شود، مگر آنچه تحول شرایط اجتماعی زندگی مستلزم آن است. اما کشورهای اسلامی می‌خواهند توسعه‌ای داشته باشند که افزون بر پیشرفت خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، انسان این جامعه نیز متحول شود و به حیات طیبه برسد.

محتوای «توسعه انسانی متعارف» سکولار است؛ به این معنا که نسبت به دین و ارزش‌های دینی بی‌تفاوت است. اگر جامعه دیندار باشد، محتوای توسعه نیز تا اندازه‌ای دینی خواهد شد، اما سیستم و نهادهای اصلی این جامعه هم‌چنان غیردینی خواهند بود.

نظام‌های اجتماعی-فرهنگی سرمایه‌داری توسعه‌یافته که شاخص‌های توسعه انسانی بالایی را بدست آورده‌اند و به لحاظ آموزش، بهداشت و درآمد در بالاترین سطح قرار دارند و گزینه‌های انتخاب مردمشان را گسترش داده‌اند - با وجود توسعه انسانی متعارف بسیار بالا - نه تنها از منظر دین کارنامه خوبی ندارند، بلکه چون شیطان را در سطح رفتارهای خُرد و

کلان خود حاکم کرده‌اند، از نظام‌های مورد غضب پروردگار عالم‌اند. بنابراین، توسعه انسانی‌ای از این دست با چنان کارنامه‌ای، هرگز نمی‌تواند الگوی جوامع دینی باشد.

تحلیل نظریه توسعه انسانی

نظریه توسعه انسانی پاسخی به رویکردهای متفاوتی بود که در طول زمان پس از جنگ جهانی دوم مطرح شدند و نتوانستند توسعه نیافتگی را حل کنند. دو رویکرد مهم که تا پیدایش این نظریه شهرت داشتند رویکرد رفاه اقتصادی و رویکرد نیازهای اساسی بودند.

رویکرد رفاه اقتصادی، مصرف کالاها و خدمات را اساس زندگی بهتر می‌دانست و شاخص آن را نیز «درآمد واقعی» معرفی می‌کرد و باور داشت که درآمد واقعی، تعیین‌کننده میزان مصرف افراد از کالاها و خدمات است. بنابراین، این رویکرد به نیازهای روحی و معنوی و نیز پرورش ظرفیت‌های ذهنی انسان در فرایند توسعه توجهی نداشت.

رویکرد «نیازهای اساسی» نیز زندگی بهتر را در تأمین حداقل نیازهای مادی و غیرمادی؛ یعنی مجموعه‌ای از حداقل کالاها و خدمات معرفی می‌کرد. این رویکرد نیز به گسترش ظرفیت‌های مادی و غیرمادی (ذهنی) انسان در فرایند توسعه بی‌توجه بود. اما نکته کانونی و محوری نظریه توسعه انسانی، گسترش انتخاب‌های انسان براساس خواست خود است که در شرایط توسعه‌یافتگی اتفاق می‌افتد. آمارتیا سن در تبیین انسان‌محور بودن توسعه، با نقل کلامی از پیتر بائر (Peter Bauer)، براساس مبانی فکری لیبرالیسم، مفهوم واقعی توسعه را گسترش آزادی واقعی می‌داند و در توضیح آن می‌نویسد: «هدف عمده برای توسعه اقتصادی، گسترش دامنه انتخاب یعنی افزایش دامنه گزینه‌های مؤثر در دسترس مردم است» (سن، ۱۳۸۱: ۱۷-۲۲).

هر چند صاحب‌نظرانی مانند آمارتیا سن توسعه را انسان‌محور، مردم را هم وسیله و هم هدف توسعه و هدف نهایی توسعه را رفاه و بهروزی انسان - و نه ارقام تولید ناخالص ملی - دانسته‌اند، اما باید دانست که مفهوم بهروزی انسان یا زندگی بهتر یا همان زندگی دلخواه مورد نظر که در فرایند توسعه انسانی محقق می‌شود، با نگرش اسلام به انسان و کمال انسانی یا زندگی بهتر انسان که از آن به «حیات طیبه» تعبیر می‌شود متفاوت است. در انسان‌محوری مورد نظر آمارتیا سن در توسعه، روی افزایش گستره انتخاب افراد تأکید دارد اما در این رویکرد مهم نیست که انسان چه انتخابی دارد و چرا آن را انتخاب می‌کند و ملاک و معیار وی برای انتخاب گزینه‌های گوناگونی که فرارویش قرار دارد چیست؟

این از بعد انسان‌شناختی توسعه که از منظر اسلام بسیار اهمیت دارد. اما از جنبه‌های دیگر نیز نظریه توسعه انسانی مشکل دارد. توسعه انسانی مانند دیگر رویکردهای کنونی توسعه به

علل بنیادین و علل اصلی و مستقیم توسعه توجه کافی ندارد و مسئله توسعه نیافتگی را تحلیل نمی‌کند. در حالی که مشکل اصلی در همین نقطه است. اگر آسیب‌شناسی درستی از عقب‌ماندگی کشورها نداشته باشیم و تنها به آرزوها و بسط خواست انسان در مسیر توسعه تکیه کنیم، مسئله حل نمی‌شود.

پس از الگوی توسعه انسانی، دو رویکرد حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی به الگوهای توسعه اضافه شده که از کاستی‌ها و نقصان الگوهای گذشته سرچشمه می‌گیرد. رویکرد حکمرانی خوب متأثر از نهادگرایان جدید است که مشکل کشورهای در حال توسعه بازارگرا را نبود نهادهای کارآمد دانسته و بر وجود دولت سالم و کارآمد، اتحادیه‌های نیرومند و کارآمد کارگری و کارفرمایی، احزاب سیاسی مستقل و مردمی و دیگر نهادهایی که در حاکمیت ملی کشور نقش دارند تأکید می‌کند. اقتصاددانانی چون استیگلیتز، رویکرد حکمرانی را «اجماع فراواشنگنتی» می‌نامند و در چارچوب آن ضمن تلاش برای پاسخ نهادی به شکست‌های دولت، رویکرد «اجماع واشنگنتی» را به دلیل سرسپردگی تام و تمام به ایده ساز و کار خودکار بازار آزاد به نقد می‌کشند. از سوی دیگر، برخی اقتصاددانان رادیکال از جمله بن‌فاین رویکرد حکمرانی و «اجماع فراواشنگنتی» را گامی در جهت فراقکنی به دست نهادی چون بانک جهانی در توجیه شکست سیاست‌های پیشنهادی خود تعبیر می‌کنند و حتی خواستار فراتر رفتن از آن هستند (نک: دینی ترکمانی، فروردین ۱۳۹۱).

در واقع، توسعه در خلأ سیاسی رخ نمی‌دهد و اگر کشوری نظریه بومی و مناسبی درباره دولت نداشته باشد به گونه‌ای که نیازهای انسان و ماهیت او را در چشم‌انداز وسیع جهان و نظام اجتماعی-فرهنگی نتواند به درستی تحلیل کند نمی‌تواند مشکلات توسعه‌ای را به درستی حل کند.

رویکرد سرمایه اجتماعی نیز ارتباط تنگاتنگی با رویکرد حکمرانی دارد. سرمایه اجتماعی در واقع نام دیگری است برای نهادهای غیررسمی و غیربازاری مورد تأکید نهادگرایان جدید و عادات و هنجارهای اجتماعی مورد تأکید نهادگرایان قدیم. شکست برنامه‌های تعدیل و تثبیت ساختاری یا رویکرد موسوم به «اجماع واشنگنتی» در بسیاری از کشورها از جمله روسیه و برخی از کشورهای شرق اروپا، آفریقا، آمریکای لاتین و جنوب آسیا اقتصاددانانی چون جوزف استیگلیتز و جامعه‌شناسان توسعه‌ای چون پیتر ایوانز را به این جمع‌بندی رسانده که بدون وجود ساخت قدرت و حکمرانی مناسب و سرمایه اجتماعی قوی نمی‌توان بنای اقتصادی قوی را پی گذاشت (همان).

به خاطر همین نقایص در الگوی توسعه انسانی است که گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۰ یادآور می‌شود که اگرچه تفکر توسعه انسانی بر اهمیت فرایند توسعه تأکید دارد، اما به طور

سنتی تمرکز آن بر نتایج تربیبات مختلف اجتماعی است به گونه‌ای که در مورد «چگونه» به بار آمدن این نتایج حساسیتی ندارد. اصولاً «تفکر توسعه انسانی» نه تنها با ماهیت این نتایج که خواسته‌های اصلی هستند، بلکه با این موضوع که چگونه و با کدام تربیبات اجتماعی و اقدامات عمومی و فردی این نتایج به بار آمده‌اند نیز سروکار دارد، به گونه‌ای که وظایف و مسؤولیت‌های عوامل گوناگون قابل تشخیص باشد (نک: سنگوپتا، بهار ۱۳۸۳: ۱۹۸).

تحلیل عملکرد توسعه انسانی

برای ارزیابی توسعه انسانی از شاخص توسعه انسانی استفاده می‌شود که بین صفر تا یک درجه‌بندی شده است. تا سال ۲۰۰۹ میلادی شاخص توسعه انسانی معیار مشخص و مطلقى داشت. از صفر تا نیم نشان‌گر توسعه انسانی پایین، بین نیم تا هشت‌دهم علامت توسعه انسانی متوسط و بین هشت‌دهم تا یک نشان‌گر توسعه انسانی بالا بود. از این سال طبقه‌بندی نسبی و اعتباری ایجاد شد. در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۹ آمده است که «برای اولین بار، ما طبقه جدیدی معرفی کرده‌ایم: توسعه انسانی خیلی بالا (با HDI 0. 900 یا بالاتر) - در تمامی این گزارش ما به این گروه به مثابه «کشورهای توسعه یافته» اشاره کرده‌ایم. کشورهای باقی‌مانده به مثابه «کشورهای در حال توسعه» اشاره می‌شوند و به سه گروه دسته‌بندی می‌شوند: توسعه انسانی بالا (HDI با ارزش بین ۰.۸۹۹-۰.۸۰۰)، توسعه انسانی متوسط (HDI با ارزش بین ۰.۷۹۹-۰.۵۰۰) و توسعه انسانی پایین (HDI با ارزش کمتر از ۰.۵۰۰) (Human development report 2009: 204).

بنابراین، طبقه‌بندی‌های شاخص توسعه انسانی اعتباری هستند و مبتنی است بر چارک‌های توزیع این شاخص میان کشورها و به شکل HDI خیلی بالا، بالا، متوسط و پایین مشخص شده‌اند. چون ۱۸۷ کشور وجود دارند، چهار گروه عدد یکسانی از کشورها را ندارند: گروه‌های با HDI خیلی بالا، بالا و متوسط هر یک ۴۷ کشور دارند و گروه با HDI پایین ۴۶ کشور دارد (ibid, 2011: 124).

پیشرفت چشم‌گیری در توسعه انسانی در کل جهان در نیمه دوم سده بیستم و دهه نخست سده بیست و یکم وجود داشته است. بیشتر کشورهای با توسعه انسانی اندک در این دوره به سطح متوسط توسعه انسانی رسیده‌اند، اگرچه کشورهای با توسعه انسانی متوسط پیشرفت بیشتری از دیگران داشته‌اند. در طول دوره زمانی ۲۰۱۱-۱۹۸۰ کشورهای با توسعه انسانی خیلی بالا، به طور متوسط سالانه ۴۸ درصد رشد در شاخص توسعه انسانی داشته‌اند. رشد متوسط سالانه این شاخص برای کشورهای با توسعه انسانی بالا، متوسط و پایین به ترتیب عبارتند از: ۶۱ درصد، ۳۱ درصد و ۱۹ درصد (Ibid.: 134).

جدول ضمیمه گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که هنوز ۴۶ کشور جهان از توسعه انسانی اندک رنج می‌برند و ۴۷ کشور توسعه انسانی متوسطی دارند که بحران‌های اقتصادی جهان موجب افت این شاخص در بسیاری از این کشورها شده است. مطابق همین جدول، شاخص توسعه انسانی برای جمهوری اسلامی ایران بالاست و ایران هشتماد و هشتمین کشور جهان در این شاخص بوده و عدد این شاخص هم ۰.۷۰۷ است.

از سوی دیگر، هر چند با شاخص‌های کنونی توسعه انسانی وضعیت کشورهای همچون ایالات متحده، رژیم اشغال‌گر قدس (اسرائیل)، کویت و بحرین خیلی خوب است، اما نگاهی به تبعیض‌های نژادی و فقر و مشکلات روحی-روانی این کشورها از یک سو و عدم استقلال واقعی اقتصادی برخی از این کشورها مانند کویت و بحرین از سوی دیگر، نشان‌گر لزوم بازنگری جدی در این شاخص و برخی از شاخص‌های دیگر رفاه مانند شاخص درآمد سرانه بالای این کشورهاست. در ضمن، یکی دیگر از مشکلات این طبقه‌بندی آن است که کشورهایمانند امارات متحده عربی، قطر، بحرین و کویت در این طبقه‌بندی جدید توسعه یافته تلقی شده‌اند در حالی که یکی از معیارهای اصلی توسعه یافتگی آن است که کشور در هر شرایطی بتواند هر آنچه نیاز مردم است در مدت زمان معقولی تولید کند؛ این در حالی است که کشورهای مذکور در صورت قطع شریان نفت و اخراج کارشناسان انگلیسی و آمریکایی به دوران بدویت عربی برمی‌گردند. بنابراین، باید شاخص‌های دقیق‌تری تدوین کرد که ظلم و استثمار کشورهای سلطه‌گر، ننگ عدم استقلال کشورهای زیرسلطه و عیب عدم تولید ملی را نیز پوشش دهد.

بدین ترتیب، مشاهده عملکرد توسعه انسانی در کشورهای در حال توسعه و راهبردهای ارائه شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی و اندیشمندان توسعه نشان می‌دهد که حتی کشورهای با توسعه انسانی بالا ثروت‌سازی علمی و پایداری را تجربه نکرده‌اند. به تعبیر دیگر - به رغم توسعه انسانی بالا یا متوسط در کشورهای در حال توسعه - راه و رسم توسعه و پیشرفت واقعی را نیاموخته‌اند. از این رو، همین که درآمدهای ویژه نفتی یا دیگر درآمدهای خاص این کشورها افت کند کشور با رکود یا رشد صفر یا منفی روبه‌رو می‌شود. گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۶ بیان می‌دارد که طی ۱۵ سال گذشته (نسبت به سال ۱۹۹۶) حدود ۱۰۰ کشور جهان که یک سوم جمعیت کره زمین را در خود جای داده‌اند، رشدی نداشته‌اند؛ به این معنا که ثروت‌سازی نکرده‌اند و بنابراین، گسترش دامنه انتخاب انسان‌ها در این کشورها وجود نداشته است. این گزارش افزوده است که میان رشد اقتصادی و توسعه انسانی در بسیاری از کشورها رابطه‌ای وجود نداشته یا این که رابطه یک طرفه بوده است،

یعنی رشد بدون توسعه انسانی بوده یا توسعه انسانی با اندکی رشد اقتصادی همراه بوده یا اصلاً رشدی وجود نداشته است.

در گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۶، بیان شده است که چنانچه همزمان با اقدامات اصلاحی دولت‌ها به کیفیت رشد توجهی نشود ناگزیر «رشدی اشتباه» رخ می‌دهد. در واقع، تلاش‌های پی‌گیرانه‌ای لازم است تا از رشد بدون اشتغال^۱، ناعادلانه^۲، خفقان‌آور^۳، بی‌ریشه^۴ و بی‌آئیه^۵ دوری شود (سپهری، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۵۹). در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۱ آمده است که به‌رغم بهبود در شاخص توسعه انسانی، اما نابرابری درآمدی بدتر شده و مقدار انتشار دی‌اکسید کربن توسط هر فرد در کشورهای توسعه یافته چهار برابر و مقدار انتشار دیگر گازهای گلخانه‌ای (مانند متان و نیتروژن مونوکسید و...) تقریباً دو برابر دیگر کشورهای در حال توسعه است (Human development report, 2011: 23-24). بنابراین، اگر این کشورها هم بخواهند روش مصرفی کشورهای توسعه یافته را تقلید کنند آینده زیست‌محیطی جهان بدتر از وضعیت کنونی خواهد شد.

جمع‌بندی و نتایج

قرن بیست و یکم میلادی به تعبیر برخی اندیشمندان توسعه، فاقد ایده‌های بزرگ درباره توسعه است (Thorbecke, December 2006: 26). در واقع، تمدن غرب و مکتب لیبرال دموکراسی دیگر از ارائه اندیشه‌هایی که بتواند چند صباحی عقل نخبگان کشورهای در حال توسعه را در تسخیر خود بگیرد ناتوان است. الگوی توسعه انسانی آخرین تیرهای ترکش سیاست‌مداران و اندیشمندانی است که در فضای غرب تنفس کرده و برای آن سینه می‌زنند. بررسی مفهومی، نظری و عملکردی این الگو نشان می‌دهد که توسعه انسانی ناقص است و نمی‌تواند نیازهای واقعی بشریت را برآورده کند.

۱. «رشد بدون اشتغال» به این معناست که اقتصاد در مجموع رشد دارد، اما فرصت‌های اشتغال را ایجاد نمی‌کند.
۲. «رشد ناعادلانه» یعنی ثروتمندان غنی‌تر و فقرا فقیرتر می‌شوند.
۳. «رشد خفقان‌آور» به این معناست که اقتصاد رشد می‌یابد، ولی آزادمنشی یا دسترسی اکثریت مردم به قدرت با شکست روبرو می‌شود. محدودیت‌های سیاسی و نظارت‌های اقتدارگرایانه با هر نوع گرایش و حرکت سیاسی و تقاضا برای مشارکت بیشتر اجتماعی و اقتصادی مخالفت می‌ورزد.
۴. «رشد بی‌ریشه» به این معناست که دولت مرکزی از رشد هویت فرهنگی جلوگیری می‌کند و یا آن را نادیده می‌گیرد.
۵. «رشد بی‌آئیه» یعنی نسل فعلی منابع ملی مورد نیاز نسل‌های آینده را مصرف می‌کند و از بین می‌برد. رشد اقتصادی سریع و بدون کنترل در بسیاری از کشورها سبب نابودی جنگل‌ها، آلودگی آب‌ها، انهدام تنوع زیستی و تهی کردن کشور از منابع طبیعی شده است.

در واقع، الگوی توسعه انسانی نیازهای انسان رها شده از هر قیدی را در جامعه‌ای بر مبنای آزادی‌های سکولار و بدون بینش حق‌طلبی و مبارزه با باطل قرار است تأمین کند و به همین هم دست نمی‌یابد. این الگو وابستگی در نظام سلطه جهانی را به عنوان یک متغیر مستقل درون‌زا در نظر نمی‌گیرد و اساساً نظام سلطه را مشکلی از مشکلات کشورهای در حال توسعه نمی‌داند. این در حالی است که مطابق آمارهای ارائه شده از سوی برنامه توسعه سازمان ملل متحد نابرابری میان ملل و بدتر شدن محیط زیست و حتی بحران‌های اقتصادی و رکود جهانی برآمده از خوی سلطه‌گرانه قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری توسعه یافته است.

در این الگو دولت‌های فاسد، ستمگر و وابسته با دولت‌های سالم، عادل و مستقل تفاوتی ندارند اگر شاخص‌های توسعه انسانی‌شان یکی باشد. از الگویی که متأثر از رویکرد نیازهای اساسی ILO و رویکرد قابلیت آمارتیا سن است و تنها گاهی توصیه‌های اخلاقی به رعایت حفظ محیط زیست، کاهش نابرابری و فقر می‌کند بیش از این انتظار نمی‌رود.

الگوی توسعه انسانی که بر مبنای لیبرال دموکراسی غرب طراحی شده از آنجا که بر محور حق‌طلبی و مبارزه با باطل نمی‌گردد با تمامی رژیم‌ها و نظام‌ها سازگار است. از این‌رو، مدل یگانه یا نسخه متحدالشکلی برای موفقیت وجود ندارد و تنوع بی‌شماری از مسیرهای دستیابی به توسعه انسانی وجود دارد.

نظام‌های اجتماعی- فرهنگی سرمایه‌داری توسعه یافته که شاخص‌های توسعه انسانی بالایی را بدست آورده‌اند و از لحاظ آموزش، بهداشت و درآمد در بالاترین سطح قرار دارند و گزینه‌های انتخاب مردمشان را گسترش داده‌اند - با وجود توسعه انسانی متعارف بسیار بالا - نه تنها از منظر دین کارنامه خوبی ندارند، بلکه چون شیطان را در سطح رفتارهای خُرد و کلان خود حاکم کرده‌اند، از نظام‌های مورد غضب پروردگار عالم‌اند. بنابراین، چنین توسعه انسانی با چنان نمره‌ای هرگز نمی‌تواند الگوی جوامع دینی باشد.

«توسعه انسانی» به صورت صفت و موصوف یعنی: رعایت جنبه‌ها و ارزش‌های انسانی در فرایند توسعه. در این صورت، آنچه متحول می‌شود شرایط اجتماعی زندگی بشر است و به تحول خود انسان چندان توجه نمی‌شود، مگر آنچه تحول شرایط اجتماعی زندگی مستلزم آن است. اما کشورهای اسلامی می‌خواهند توسعه‌ای داشته باشند که افزون بر پیشرفت خرده نظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، انسان این جامعه را نیز متحول کرده و به حیات طیبه برساند.

محتوای «توسعه انسانی متعارف» سکولار است و نسبت به دین و ارزش‌های دینی بی تفاوت است. اگر جامعه دیندار باشد، محتوای توسعه نیز تا اندازه‌ای دینی خواهد شد، اما

سیستم و نهادهای اصلی این جامعه هم‌چنان غیردینی خواهند بود. توسعه انسانی مانند دیگر رویکردهای کنونی توسعه به علل بنیادین و علل و عوامل اصلی و مستقیم توسعه توجه کافی ندارد و مسئله توسعه نیافتگی را تحلیل نمی‌کند. در حالی که مشکل اصلی در همین نقطه است. اگر آسیب‌شناسی درستی از عقب‌ماندگی کشورها نداشته باشیم و تنها به آرزوها و بسط خواست انسان در مسیر توسعه تکیه کنیم مسئله حل نمی‌شود. پس از الگوی توسعه انسانی، دو رویکرد حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی به الگوهای توسعه اضافه شده که از ناقص بودن الگوهای گذشته سرچشمه می‌گیرد.

مشاهده عملکرد توسعه انسانی در کشورهای در حال توسعه و راهبردهای ارائه شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی و اندیشمندان توسعه نشان می‌دهد که حتی کشورهای با توسعه انسانی خیلی بالا ثروت‌سازی علمی و پایداری را تجربه نکرده‌اند. به تعبیر دیگر، به رغم توسعه انسانی بالا یا متوسط در کشورهای در حال توسعه راه و رسم توسعه و پیشرفت واقعی را نیاموخته‌اند. از این رو، به محض این که درآمدهای ویژه نفتی یا دیگر درآمدهای خاص این کشورها افت کند کشور با رکود یا رشد صفر یا منفی روبه‌رو می‌شود.

بنابراین، جای این پرسش هست که چرا کارشناسان علوم اقتصادی و جامعه‌شناسی کشورهای در حال توسعه به واژه «توسعه انسانی» و محتوای ناقص آن اعتراض نمی‌کنند و به دنبال واژه، محتوا و الگوی مستقل بومی، مردمی، عادلانه، عزتمندانه و حکیمانه نمی‌گردند و خود را از حقارت عقب‌ماندگی دائمی فقدان توسعه انسانی خیلی بالای متعلق به غربی‌ها و وابستگی‌ناشان رها نمی‌کنند. چرا شاخص‌هایی برای معنویت، عقلانیت، انصاف با دیگر ملل و ظلم‌ستیزی و مبارزه با باطل، ایجاد نمی‌کنند؟

اگر شاخص‌هایی تدوین شود برای منفی کردن توسعه انسانی سرچشمه گرفته از استثمار و تحقیر ملل دیگر آیا باز هم برخی کشورهای غربی و اسرائیل غاصب از شاخص توسعه انسانی خیلی بالا برخوردار خواهند شد؟ اگر شاخص‌هایی تدوین شود برای نمره منفی دادن به درجه سلطه‌پذیری کشورها از ابرقدرت‌ها آیا باز هم کشورهای چون بحرین، امارات متحده عربی و قطر شاخص توسعه انسانی خیلی بالا خواهند داشت؟ و بالاخره، اگر تعریفی از تولید ملی ارائه شود و استقلال کشورها را با درجه سهم کار و سرمایه هر شهروند و بنگاه ملی از این دو سنجید آیا باز هم کشورهای در حال توسعه‌ای که سهم بنگاه‌های چندملیتی از کار و سرمایه‌شان بیش از سهم کارگران و سرمایه‌داران داخلی است از شاخص توسعه انسانی بالاتری برخوردار خواهند شد؟

کتابنامه

۱. خلیلی تیرتاشی، نصرالله (۱۳۸۰) «توسعه انسانی از دیدگاه اسلام»، فصلنامه معرفت، ش ۴۹.
۲. درواتیتی، همایون ا. و سعیده ف. (۱۳۸۲) شاخص توسعه انسانی - اخلاقی کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی (OIC)، ترجمه: ناصر جهانیان، اقتصاد اسلامی، ش ۱۰.
۳. دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۱) روزنامه دنیای اقتصاد، ش ۲۶۱۹.
۴. سپهری، محمد رضا (۱۳۷۸) توسعه انسانی، وزارت کار و امور اجتماعی.
۵. سن، آمارتیا (۱۳۸۱) توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دبستان.
۶. _____ (۱۳۸۱) توسعه به مثابه آزادی، ترجمه: حسین راغفر، تهران: کویر.
۷. سنگوپتا، آرجون (۱۳۸۳) «حق توسعه در نظریه و عمل»، مترجم: توسلی جهرمی، منوچهر، فصلنامه مجله حقوقی بین المللی، ش ۳۰.
۸. گریفین، کیت و مک کنلی، تری (۱۳۷۷) توسعه انسانی: دیدگاه و راهبرد، ترجمه: غلامرضا خواجه پور تادوانی، تهران: وداد.
۹. محمودی، وحید (۱۳۸۶) «بررسی رابطه بین رشد اقتصادی و توسعه انسانی»، روزنامه اعتماد ملی.

10. *Human Development Report (HDR)*, (1990), UNDP.
11. _____ (2009), UNDP.
12. _____ (2010), UNDP.
13. _____ (2011), UNDP.
14. Ishikawa, Shigeru, (2002) *Growth Promotion versus Poverty Reduction*, World Bank Rethinking of Aid Policy and Implications for Developing Countries.
15. Mahbub ul Haq (1995) *Reflections on Human Development*, New York Oxford: Oxford University Press, Inc.
16. Thorbecke, Erik, (2006) *The Evolution of the Development Doctrine*, UN University, , WIDER, World Institute for Development Economics Research, Research Paper No. 2006/155.